

نگاهی به تاریخسرای ایمان

کلمه-ی ایمان با واژه-ی شناخت همسو نیستند.

ایمان: پندارهای برآمده از نادانی است که به جای دانستن در آگاهبودِ پیروان جایگزین می شوند. آنان، که به پندارهایی سست ایمان آورده-اند، نمی توانند آفرینش هستی را در تنگنای نگرش خود بیابند.

پیروان، نیروی خرد و توان اندیشه را، در انسان ناچیز می انگارند. از این روی آنان به پنداری ساده و فریبنده ایمان می آورند تا از کوتاهی-ی خرد خود شرمسار نباشند. پیروان با پوشیدن جامه-ی زهد و تقوا، پسماندگی-ی خود را، واژگون نمایان می سازند. عقیده-های گوناگون، از گمان آوری و کوراندیشی، در تاریخسرای ایمان، بازتاب می یابند. پیروان که، از ناآگاهی، عقیده-ای را پذیرا شده-اند، تابِ برخورد با آگاهی را ندارد. آنها ارزش-های فرهنگی را هم، در تاریخسرای ایمان، با کژاندیشی ارزیابی می کنند. به زبانی دیگر، پیروان، تا زمانی که در بندهای ایمان گرفتارند، نمی توانند ورای تنگنای عقیده-ی خود بنگرند. عقیده-ی آنها بسان سنگواره-ای است که شیره-ی دانایی در ساختار آن آمیخته نمی شود.

شک ورزی بندهای ایمان را سست می کند و خواب سنگین پیروان را آشفته می سازد. در دورنمای نگرش شک ورزان، آنان که از ایمان گسسته و جویای-ی بینایی شده-اند، ستارگان شناخت نمایان می شوند. در این هنگام، عقیده-ی آنها از سستی و ناهنجاری فرو می ریزد و اندیشه-ی آنها، اندک اندک، مرزهای ایمان را می شکافد. پیروان هر عقیده یا هر ایدئولوژی، تنها پس از رهایی از ایمان، می توانند آزادانه اندیشیدن، آزمودن و سنجیدن را بیاموزند، تا بتوانند با خرد و اندیشه-ی خود به شناخت و بررسی-ی پدیده-های هستی بپردازند.

شناخت: یافته-های اندیشه-ای است که از خرد جوینده یا پژوهنده-ای آزاد تراوش کرده است. شناخت راهنمای جویندگان در شکافتن رازهای هستی است. دانش و آگاهی-های انسان از کاوندگی بر زمینه-ی شناخت روییده-اند. دیدگاه انسان به کمک پلکان شناخت بلندی و گسترش یافته است.

نگرشی، که از پرده-ی شناخت برآمده باشد، در ژرفای تاریکی-ها می جوید، تا به هسته-ی دانش برخورد کند. شناخت، در راه جویندگی، پهنه-ایست بی کرانه که پیوسته، همدوش با فرشکرد جهان و دانش آزموده شده، دگرگون می شود.

سخن تنها از سنجش یک کلمه-ی سنگین با یک واژه-ی روینده نیست، سخن از آلوده شدن یک فرهنگ است. سخن از فراموش کردن جهان بینی-ی ژرف و پهناوری است که پیشتاز و روشنگر اندیشیدن در جهان بوده است. در این جستار، به شراره-های خاموش یا فراموش شده-ای، اشاره می شود که آنها، در شریعت اسلام، به سنگ نادانی سرکوب و به زهر ایمان آلوده شده-اند.

برآیند این سنجش کوتاه، چنین است: ایمان تنها در دود نادانی و کوراندیشی پا برجاست و شناخت روشنگر و راهگشای دانایی و بینایی است. در این نمونه می توان دید که چگونه، در حاکمیت الله، سرکوب شدگان ایرانی پسماندگی-های برده داران را با گوهر فرهنگ آزادگان برابر انگاشته-اند.

این که، برخی از عارفان در دیدگاه خود، مسجد و خرابات را یا کعبه و بُتکده را "یکی" پنداشته-اند، این نشان کژاندیشی و رویه نگری-ی عارفانه است نه نشان ژرف اندیشی-ی خردمندانه.

شریعت اسلام تنها، از راه راهزنی و انسان ستیزی، بر سرزمین و بیثس مردمان حاکم نشده است و آنکه شریعتمداران، از راه فریبکاری، خشونت-های احکام شریعت را، برای ایرانیان به سخن، در زربگ-های مهربانی، نرم نشان داده-اند.

اسلام با خشم جهادگران، به کردار درندگان، به ایران وارد شده و با خون میلیونها ایرانی در این سرزمین ریشه دوانده است. ایرانیان، به راستی و درستی، پذیرای احکام خشمآوران نبوده-اند، زیرا ویژگی-های الله در بینش

ایرانیان ننگین و شرم‌آور بوده‌اند.

ایرانیان، که پیدایش هستی را در زاینده‌گی می‌دیدند، چگونه می‌توانستند خالق را بپذیرند که او نه زاینده شده و نه می‌زاید. خالق که از بی‌مهری و از کینه‌توزی برای مخلوقش جهنم ساخته است، الهی که تنها در سایه‌ی ترس و کشتار دگراندیشان حاکمیت می‌یابد، خالق که مخلوقش را عبد خود می‌داند و آنها را به دزدی و کشتار دیگران می‌گمارد.

برای ایرانیان، پذیرفتن خدایی، بسان الله، که او از جانستانی شادمان می‌شود، ننگین بوده است.

روشن است که الله، با ویژگی‌های جان‌آزای، هرگز نمی‌توانسته است که در بینش ایرانیان بگنجد، هرچند که ایرانیان، در برابر نامردمان خشن، به خواری تن سپرده‌اند. این سرافکندگی نشان فشارهای سنگینی است که جهادگران بر ایرانیان وارد کرده‌اند. ولی این نشان آن نیست که ایرانیان، زشتی‌های احکام و کردار ستمکاران را، پذیرفته باشند.

ایرانیان تا کنون با کژپنداری، به امید این که از خشم الله و پسماندگی‌ی شریعت اسلام بکاهند، پیوسته ارزش‌های دانش و بینش نیاکان خود را به شریعت فرومایگان پیشکش کرده‌اند. دریغا دریغ، که این بخشندگی‌ها، از خشونت الله و پسماندگی‌ی احکام او نکاسته‌اند، افزون بر این، ارزش‌های فرهنگ ایران را هم به زهر شریعت آلوده ساخته‌اند.

آن چه که، بیشتر از ترس، ایرانیان را به پذیرفتن گندآب اسلام فریفته است، نا آگاهی‌ی روشنفکران خودباخته‌ی ایرانی بوده است. خشم‌آوران انسان ستیز، سرزمین ایران را، با شمشیر جهادگران درنده خو، گرفته‌اند. ولی آنها ارزش‌های فرهنگ ایران را، به کمک خودفروختگان بیگانه پرست دزدیده و هسته‌ی آنها را خشک و نازا کرده‌اند. حکمرانان خلیفه به تنهایی هوش آن را نداشته‌اند که بتوانند به گوهر این فرهنگ روینده پی ببرند.

برای نمونه: جهادگران خلافت اسلامی توانسته‌اند حاکمیت الله را، که ویژگی‌های او غضب و مکر است، در پوسته‌ی خداوند بخشنده و مهربان، بر مردم ایران فرود آورند. اکنون بیشترین مردم و روشنفکران اسلامزده با شیره‌ی مهربانی و بخشندگی بیگانه هستند و این ارزش‌ها را با کلام برده داران (یعنی رحمان و رحیم) همسنگ می‌پندارند. بازده‌ی فرهنگ ستیزی نادانی و کوراندیشی است. می‌بینیم که ایرانیان، فریبخوردگان اسلامزده، ویژگی‌های گیاهان دارویی را، که در بینش ایرانی بسیار ارجمند بوده است، فراموش کرده‌اند و در گرداب نادانی، برای درمان بیماری‌های خود، به جای شناخت، به جادوی آدمکشان هزارسال مرده ایمان آورده‌اند.

خشم‌آوران فرومایه، برای نهادینه ساختن شریعت اسلام، پیوسته به گوهر فرهنگ ایران نیاز داشته‌اند که بتوانند زشتی‌های کردار خود را در پوسته‌ی آن ارزش‌ها جایگزین کنند. از پیروزی‌های دیگر جهادگران، در این راه، بر این روند بوده است که آنها به همراه اسلامزدگان ایرانی، از راه دستبرد به گنجیه‌ی فرهنگ ایران، واژه‌های سامان کشورداری را جایگزین و همسنگ کلمه‌های شتربانان بیابانگرد نگاهشته‌اند.

هیچ خردمندی نمی‌تواند گمان ببرد، که، خلافت اسلامی، پس از این همه دزدی و خردسوزی، کمتر با گوهر فرهنگ ایران در ستیز است. زیرا هستی‌ی این هیولای شوم در زشت کرداریست. هر واژه‌ی ایرانی از بینشی ژرف و گرانبمایه برآمده است که گوهر آن واژه هرگز در گفتار قبیله‌های حجاز نمی‌گنجد.

والیان اسلام، که بیش از هزارسال، بر مردم و کشور ایران چیره هستند، پیوسته به نابود ساختن و آلوده کردن گوهر فرهنگ ایران پرداخته‌اند. با وجود فرومایگی و پستی که در سرشت این والیان است، آنها همواره از درخشش و شکوه ارزش‌های این فرهنگ در شگفت بوده‌اند.

از این روی آنها، به کمک خودباختگان ایرانی، درون این واژه‌ها را با زشتی‌ها و پسماندگی‌های شریعت اسلام پُر کرده‌اند تا، در پیاله‌ای ایرانی، زهر خودستیزی را به کام مردم ایران بریزند.

آنها نامهای پُر ارزش ایرانیان به اسم‌های جهادگران درنده خو برگردانده‌اند. ولی سیمای خشمناک الله را در نامهای خدایان ایران پنهان ساخته‌اند. خودباختگان ایرانی، از اسلامزدگی، برای این که از خواری و نادانی‌ی خود شرمسار نباشند، پی در پی، شهد شیرین واژه‌های ایرانی را، به زهر شریعت، تلخ ساخته‌اند.

چرا اسلامزدگان از خود یا از فقیه-ی، که او را عالم می‌پندارند، نمی‌پرسند: در کدام بخشی از قرآن به جای اسم الله، مفهومی برابر با نام خدا یا پروردگار آمده است؟

چرا مسلمان ایرانی که باید روزانه چندین بار به "لااله الا الله" گواهی بدهد، یعنی بپذیرد که: "نیست الهی به جز الله" از بردن اسم الله پرهیز می‌کند و در گفتارش پیوسته از "خدا"، نه از الله، یاد می‌کند.

در سراسر تاریخ خونبار اسلام، کی و در کجا، نشان از سازمانی با درون مایه-ی دادگاه یا دادسرا بوده است؛ که نابخردان فرهنگ ستیز، در خلافت اسلامی، نام این پدیده-ها را به زهرآب شریعت آلوده ساخته-اند. یعنی محکمه-ی الله را، که کشتارگاه انسان است، دادگاه خوانده-اند.

تاریخ جهادگران عرب از راهزنی و خونریزی رنگ گرفته است. در سرزمین عرب، پس از اسلام، هیچ دانشمندی، اندیشمندی، هنرمندی، دلاوری، گردنکشی، از بنیاد این شریعت، برنیامده است. این مردمان با زور جهاد، از راه دزدی یا از "صدقات" و "نذورات"، یعنی از گدایی و فریب مسلمانان، زیسته-اند.

آنها از هیچ هنری به جز دستدرازی به دارایی دیگران برخوردار نبوده-اند. اینک، آنها پسماندگی خود را با ساختمان‌های بلندی، که از پول نفت و با دانش و هنر کافران ساخته شده-اند، می‌پوشانند.

پسماندگی و فرومایگی-ی آنها همین بس که آنها انسان را گردن می‌زنند یا بدتر، دست و پای انسانی را می‌بندند، او را با شادمانی، سنگباران می‌کنند. برای پیروان محمد، بالاترین زمان هنگامی است که در مکه به دور سنگ سیاه بچرخند و به جانور کشی بپردازند. زهی نادانی است که آنها خونریزی را هم "عید" نامیده-اند.

پس شگفتی نیست که این راهزنان آزمند برای دزدیدن نام خلیج فارس هم دست به کار شده-اند.

پسماندگی بر عربها ننگی نیست. زیرا آنها گناهی ندارند که کمتر با دانش و هنر برخورد داشته-اند. ولی دزدی، دروغ‌بندی، دستدرازی به جان و دارایی مردمان، جان آزادی و جانوری آزاری ننگ بشریت است.

با پول نفت می‌توان، دست‌آوردهای کافران را خرید. با ساختمان‌های زرنگار می‌توان بی‌دانشی و بی‌هنری-ی خود را پنهان کرد. با پول نفت می‌توان زورمندان جهان را به گماشتگی درآورد. با پرداخت پول می‌توان بر میهن فروشان سوار شد و در سرزمین آزادگان تاخت و تاز کرد. ولی

فرهنگ را نمی‌توان به زور دزدید و نمی‌توان آن را با پول خرید. زیرا فرهنگ تراش اندیشه-ای است که از بینش خردمندان برآمده و در درازای زمان در هستی و کیستی-ی مردمی آمیخته شده است که آنها آن خردمندان را زابیده و پرورده-اند.

مردمی که، برای شادمانی-ی الله، دگراندیشان را گردن می‌زنند، ریشه-ی خرد در آگاهبود آنها خشکیده است. آنها از ترس و از نابخردی به عقیده-ای ایمان آورده-اند که بر خشونت روییده است.

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: